

# دکتر رابرت ای. پترسون، کار نجات بخش مسیح، جلسه ۵، مقدمه، بخش ۵، تاریخ آموزه‌ها و مسیح‌شناسی

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

من دکتر رابرت پترسون هستم در حال تدریس در مورد کار نجات بخش مسیح. این جلسه ۵، مقدمه، بخش ۵، تاریخ آموزه‌ها و مسیح‌شناسی است.

به ادامه سخنرانی‌هایمان در مورد تاریخ آموزه کفار خوش آمدید.

ما در مورد کلیسای اولیه در غرب فکر کرده‌ایم و گفته‌ایم که دیدگاه باج دادن به شیطان غالب بوده است. در شرق، دیدگاه الوهیت غالب بوده است، اگرچه هم در شرق و هم در غرب، ارقام پیچیده‌تر از آن هستند. ما در مورد آنسلم و آبلارد در قرون وسطی با دیدگاه‌های بسیار متفاوت و سپس لوتر و کالوین در دوران اصلاحات صحبت کرده‌ایم.

ما آماده‌ی پاسخ به اصلاحات هستیم و اولین پاسخ، فاوستوس سوسینوس، ۱۵۳۹-۱۶۰۴ است. می‌خواهم از کتاب «الهیات سیستماتیک» آنتونی تیسلتون و کتاب اچ. درموت مک‌دونالد در مورد کفاره‌ی مرگ مسیح، بخش تاریخی قوی او، قدردانی کنم. اعتراض فوری و شدیدی علیه دیدگاه پزشکی قانونی یا حقوقی و تنبیهی، یعنی کیفری، در مورد کفاره که توسط اصلاح‌طلبان به شدت بیان شده بود، در قالب کتاب «عیسی مسیح سالواتوره» اثر فاوستوس سوسینوس، که در مورد عیسی مسیح منجی است، مطرح شد.

این اثر در پاسخ به یک کشیش اصلاح‌شده به نام کووتوس نوشته شده بود و صرفاً انکاری بود بر آنچه کالوین و لوتر به آن اعتقاد داشتند. تمام تلاش سوسینوس انکار الوهیت مسیح و در نتیجه، انکار این بود که مرگ او، ارزش کفاره‌ای داشته باشد. اگر کنجکاو هستید، بله، سوسینیان‌ها و سوسینیان‌یسم از لائوس و فاوستوس، عمو و برادرزاده سوسینوس، سرچشمه می‌گیرند.

نام‌ها به لاتین تبدیل شدند، نام‌های ایتالیایی آنها لائو و فاوستو سوچینی بود، اما او همیشه به عنوان فاوستوس سوسینوس در یادها خواهد ماند. دیدگاه او در مورد گناه پلاگانی بود، یعنی آدم الگوی بدی برای نسل بشر بود و بس. دیدگاه او در مورد مسیح، دیدگاه آریان بود که الوهیت مسیح را انکار می‌کرد، بنابراین جای تعجب نیست که او دیدگاه ناقصی در مورد کفاره دارد.

اما این دیدگاه تا به امروز ادامه دارد، زیرا سوسینیان‌یسم به کلیسای توحیدی پیوست تا کلیسای جهانی توحیدی را تشکیل دهد. اگر می‌خواهید دیدگاه‌ها، باورهای آنها و بسیاری از باورهای فرقه‌ای دیگر را نقد کنید، دوست من آلن گومز از مدرسه الهیات تالبوت، ۱۴-۱۵ جلد کتاب در مورد ادیان و فرقه‌های جهانی برای انتشارات زوندروان ویرایش کرده است و خود آلن که متخصص است، جلد مربوط به توحیدی توحیدی را انجام داده است. سوسینوس در بیان نحوه انجام عمل نجات بخش مسیح، کاملاً عدالت را نادیده گرفت.

اگر می‌توانستیم از شر این عدالت خلاص شویم، حتی اگر هیچ مدرک دیگری نداشتیم، این افسانه‌ی رضایت مسیح کاملاً آشکار می‌شد و از بین می‌رفت. در رد انتقادی اظهارات اصلاح‌شده توسط او، ایده‌ی رضایت ایده‌ی رحمت را از نظر او حذف می‌کند. سوسینوس به سبک پلاگیوس، گناه را یک امر شخصی اعلام کرد.

، نمی‌توان آن را به حساب دیگری گذاشت. درست نیست که گناه آدم به نسل بشر نسبت داده شود. بنابراین سوسینوس گفت

البته پولس در رومیان ۱۲: ۵-۱۹ خلاف این را می‌گوید. سوسینوس می‌گوید خدا عدالت خود را کنار گذاشته تا رحمت خود را به طور کامل نشان دهد. واقعیت رستاخیز ثابت می‌کند که مسیح به نیابت از دیگران رنج نکشیده و هیچ ارزش نجات‌بخشی در مرگ او نهفته نیست.

، او نه بر روی صلیب، بلکه در آسمان نذر می‌کند. این برای من شگفت‌انگیز است. با خواندن کتاب مقدس مطمئناً هیچ‌کس تصور نمی‌کند که مسیح در جهنم کفاره داده باشد، آن‌طور که معلمان ستایشگر کلام ایمان می‌گویند، یا آن‌طور که سوسینیانیسم تعلیم می‌دهد، در آسمان کفاره داده باشد.

خدای مهربان. رنج‌های مسیح تأدیبی بودند، نه قضایی. هیچ چیز نمی‌تواند پوچ‌تر از این ایده‌ی رضایت باشد.

فرضیه دیدگاه سوسینوس این است که همه چیز در خدا تابع اراده اوست. بنابراین، در خدا هیچ عدالت ضروری وجود ندارد که مطلقاً مستلزم مجازات گناه باشد. به نقل از سوسینوس، در خدا چنین عدالتی وجود ندارد که مطلقاً و به طور اجتناب‌ناپذیر مستلزم مجازات گناه باشد و خود خدا نتواند آن را رد کند.

همانطور که عدالت خداوند چنین است، رحمت او نیز چنین است. هر دو تابع اراده او هستند. بنابراین، او حق دارد طبق اراده خود مجازات کند یا ببخشد.

از آنجایی که خداوند اراده بخشش دارد، نیازی به اجرای عدالت او نیست. به عبارت دیگر، صلیب برای بخشش ضروری نیست. شاید از خود بپرسید که اهمیت مسیح در این است که او بخشش را تضمین می‌کند. او آن را به دست نمی‌آورد.

او در واقع نجات‌دهنده است، زیرا راه حیات جاودان را به ما اعلام می‌کند. به گفته سوسینوس، مسیح گناهان را، نه با کفاره دادن آنها بر روی صلیب، بلکه به این دلیل از بین می‌برد که او می‌تواند با وعده‌های فراوان خود انسان‌ها را به توبه وادارد و گناهانشان پاک شود. از نظر سوسینوس، اهمیت نجات‌بخش مسیح در نتیجه از مرگ او به زندگی آسمانی‌اش منتقل می‌شود.

بنابراین، در نهایت، مسیح چیزی جز اعلام‌کننده و نمونه‌ی والای راه رستگاری مردم نیست. او معلم اخلاق به تمام معناست. به خواست خدا، امروز خواهیم دید که در اولین مقام از سه مقام عیسی، او پیامبر به تمام معناست، اما او همچنین کاهنی است که با مرگ خود کفاره‌ی گناهان ما را می‌دهد.

به دلیل دیدگاه نادرست سوسینوس در مورد شخص مسیح، که الوهیت او را انکار می‌کند، بنابراین، او لزوماً دیدگاه نادرستی در مورد کفاره دارد، زیرا فقط خدا می‌تواند نجات دهد. به گفته سوسینوس، خدا نیازی به رضایت نداشت. مسیح کفاره نکرد.

تنها چیزی که نیاز داریم یک ایده الهی جدید است که ما را روشن کند، و این دقیقاً همان چیزی است که مسیح به ارمغان می‌آورد. من کلمه مرتد را به راحتی به کار نمی‌برم، بسیار خب. از نظر من، ارتداد صرفاً یک خطا نیست.

نمودار من از درجات خطا با نظرات اشتباه، که همه ما داریم، و حتی خطاهای منفرد، که همه ما داریم، شروع می‌شود. اما سپس به خطاهای سیستماتیک می‌رسد. طبق سیستم الهیاتی که به عنوان الهیات اصلاح‌شده یا

کالونیسیم شناخته می‌شود، برادران و خواهران آرمینیایی ما، توجه کنید که چگونه از آنها صحبت می‌کنم، مرتکب خطای سیستماتیک می‌شوند.

بر اساس سیستم الهیاتی معروف به آرمینیوسی، برادران و خواهران کالونیسیت آنها مرتکب خطای سیستماتیک شده‌اند. یعنی در آن دو سیستم فکری، آموزه‌ها بر آموزه‌های دیگر تأثیر می‌گذارند. بنابراین بسته به دیدگاه فرد، یک حقیقت یا خطای سیستماتیک در جریان است.

بنابراین، نظرات اشتباه، خطاها، خطاهای سیستمی، و یک شکاف بزرگ، و سپس بدعت. از آنجا که بدعت صرفاً یک خطای سیستمی نیست، بدعت یک آموزه محکوم کننده است.

این باور به خطاهاست که انسان را از فیض و رستگاری محروم می‌کند. شما می‌گویید، اما حتی انکار الوهیت مسیح، که چیز وحشتناکی است، هویت عیسی را تغییر نمی‌دهد. نه، این هویت عیسی را تغییر نمی‌دهد.

او هنوز هم آن خدا-انسانی است که کفاره گناهان را پرداخت و در روز سوم دوباره زنده شد، چه سوسینوس یا هر کس دیگری این را بگوید یا نه. اما اگر با او ارتباط برقرار نکنم، نمی‌توانم به درستی به او برای بخشش گناهان و حیات جاودان ایمان بیاورم، نه تنها به عنوان یک مخلوق برای خالق، بلکه به عنوان یک گناهکار برای خدای خودم. یعنی، ایمان به مسیح برای رستگاری مستلزم این باور است که او قادر است گناهان مرا ببخشد و به من حیات جاودان بدهد.

و این یعنی حداقل به طور ضمنی الوهیت او را تصدیق کنیم. آیا تصدیق صریح الوهیت او بهتر نیست؟ بله، اما انکار صریح الوهیت اوست که انسان را از فیض الهی محروم می‌کند. یک شخص ممکن است هیچ چیز نداند، و من قبلاً از دورترین نقاط جهان برای کسی که هیچ چیز نمی‌داند استفاده می‌کردم، اما اکنون باشد، کسی که هیچ چیز از خدا یا کتاب مقدس نمی‌داند A می‌تواند در ایالات متحده خوب قدیمی

و اگر بفهمند که گناهکاری نیازمند لطف خدا هستند، که عیسی مرد و دوباره زنده شد تا گناهکاران را نجات دهد، و اگر تنها به مسیح اعتماد کنند تا آنها را با خدا درست کند، می‌توانند خدا را بشناسند و بخشیده شوند چیزی که می‌خواهم بگویم این است که با اعتماد به او به عنوان کسی که می‌تواند مرا ببخشد، به طور ضمنی الوهیت عیسی را تصدیق می‌کنم. شاید این شخص بعداً به صراحت بیاموزد که پسر خدا قبل از تجسم وجود داشته، که او در تجسم خود یکی از ما شده است، و اینکه او خدا و انسان در یک شخص است.

اما، دوباره می‌گویم: انکار آشکار الوهیت او، فرد را از فیض الهی محروم می‌کند. این بدعت یا خطای فاحش فرقه‌ها است. آیا شخصی می‌تواند در یک فرقه باشد و مؤمن باشد؟ پاسخ مثبت است، اگر به چیزی مغایر با آموزه‌های فرقه اعتقاد داشته باشد و علیرغم آن آموزه نادرست به مسیح اعتماد کند.

متکلم تاریخی بعدی ما که پس از اصلاحات شایان ذکر است، هوگو گروتیوس است. تلفظ صحیح آن نیز گروتیوس است که از آن دیدگاه حکومتی در مورد کفاره یا با استفاده از نام او، دیدگاه گروتیان در مورد کفاره را می‌گیریم. و یادآوری می‌کنم که وقتی این داستان تمام شد، یک داستان خنده‌دار برایتان تعریف کنم.

او مرتد نیست، او بدعت‌گذار نیست، اما اشتباهات مهمی مرتکب شد. او مرد بسیار باهوشی بود. گروتیوس جایگاه ویژه‌ای در میان مدافعان دکتترین اصلاح‌شده داشت؛ لوتر و کالوین هر دو از این نظر اصلاح‌طلب ... هستند و دیدگاه‌هایشان، دیدگاه‌های نادرست سوسینوس

او شروع می‌کند، گروتیوس با حمایت از ادعای اساسی اصلاحات مبنی بر اینکه رضایت برای اعمال عادلانه رحمت خداوند ضروری است، شروع می‌کند. گروتیوس قصد خود را برای رد سوسینوس اعلام می‌کند. با این حال، گروتیوس با سوسینوس موافق است که عدالت یک ضرورت ذاتی ذات الهی نیست.

نقل قول، این چیزی درونی در خدا یا در اراده و طبیعت الهی نیست، بلکه تنها اثر اراده اوست. این یک خطاست. خدا مقدس، عادل، وفادار، راستگو، حاضر در همه جا، قادر مطلق و غیره است.

او عادل است، او مقدس است. در واقع خدا قانون را اعلام کرد، اما او هنوز بالاتر از آن است و بنابراین، حق دارد بر آن تسلط داشته باشد. این نادیده گرفتن آشکار قانون مانند آنچه در سوسینوس گفته شد، نیست.

این دستکاری قانون است، کاهش الزامات قانون. در نتیجه، گروتیوس خدا را در موضوع رستگاری، نه به عنوان قاضی، بلکه به عنوان یک حاکم می‌بیند، از این رو نام نظریه حکومتی را بر آن نهاده است، زیرا مرگ مسیح در نهایت، برای گروتیوس، به نفع حکومت اخلاقی خداست. این نظریه پیچیده است و او از زبان کتاب مقدس تا حدی استفاده می‌کند که بسیاری از مردم با خواندن نوشته‌های حجیم او در وهله اول فریب می‌خورند.

این رابطه با خدا، رابطه خدا با انسان‌ها، به عنوان حاکم بر محکومان، همانطور که گفتیم، باعث ایجاد عنوان دیدگاه حکومتی در مورد کفار «شده است. خدا قاضی نیست که مسیح را به مجازاتی که گناهکاران سزاوار» آن هستند، مجازات کند. او حاکمی است که می‌تواند قانون خود را لغو یا تغییر دهد.

او آن را لغو نمی‌کند، بلکه قانون را به دلایل ستودنی برای جلال خود و رستگاری مردم تغییر می‌دهد. بنابراین خداوند قانون را آسان کرده است. او آن را ملایم‌تر کرده است، به نقل از گروتیوس، همه قوانین موضوعه قابل انعطاف هستند.

در چارچوب این رابطه‌ی قانون سهل‌گیرانه، گروتیوس دیدگاه خود را در مورد مجازات بسط می‌دهد. مجازات مسیح به نفع حکومت خدا لازم بود. نقل قول، باید توجه داشت که برای مجازات ضروری است که به خاطر گناه اعمال شود، اما معمولاً ضروری نیست که بر خود گناهکار اعمال شود.

گروتیوس سپس کار مسیح را به عنوان قربانی رضایت از الزامات قانون سهل‌گیرانه ارائه می‌دهد. حتی پیروی از این برای ما دشوار است، اینطور نیست؟ هست. او انتقاد سوکینیوس از آموزه کیفری رنج‌های مسیح را به عنوان معادل دقیقی برای مجازات الهی گناه می‌پذیرد.

با این حال، از آنجایی که قانون ملایم‌تر یا ملایم‌تر شده است، این ایده که مجازات لزوماً نباید دقیقاً با تخلف مطابقت داشته باشد، مطرح می‌شود. حکومت خدا نمی‌تواند حفظ شود مگر اینکه به قانون احترام گذاشته شود. در نتیجه، مرگ مسیح نشانه‌ای از این احترام به قانون و گناه شنیع نقض آن است.

گروتیوس نوشت، هیچ چیز ناعادلانه‌ای در این نیست که خدا، که بالاترین مرجع در همه امور برای استفاده از اراده است، او بالاترین مرجع در همه امور است، به خودی خود ناعادلانه نیست و خود تابع هیچ قانونی نیست، اراده کرده است که از رنج‌ها و مرگ مسیح برای ایجاد یک مثال سنگین در برابر گناه عظیم همه ما استفاده کند، ما که مسیح از نظر طبیعت، حاکمیت، امنیت و نقل قول نزدیک، بیشترین ارتباط را با او داشت. با این حال، مسیح مجازات دقیق گناهان را متحمل نشد، بلکه بار سنگینی از این مجازات را به عنوان جایگزین مجازات متحمل شد. رنج‌ها و مرگ مسیح الزامات قانون خدا را برآورده کرد، زیرا خدا آنها را به خاطر انسان‌ها تخفیف داده بود.

این جایگزینی کیفی نیست. از قضا، این جایگزینی برای جایگزینی کیفی است. در عوض، عیسی به یک نمونه کیفی تبدیل می‌شود.

خدا قاضی‌ای نیست که پسرش را با حکمی که گناهکاران سزاوار آن هستند، مجازات کند. خدا حاکم اخلاقی است که پسر را به عنوان نمونه‌ای از مجازاتی که گناه سزاوار آن است، مجازات کرد. این یک بدعت نیست، اما به روشنی هم نیست، بلکه یک فرار آشکار از جایگزینی مجازات به زبان جایگزینی مجازات است.

یک داستان خنده‌دار برایتان تعریف می‌کنم. مردی که به من الهیات سیستماتیک آموخت، در سال‌های گذشته مردان زیادی را برای کلیسای پروتستان انجیلی تربیت کرده بود. مرد جوانی که زیر نظر این معلم فوق‌العاده فارغ‌التحصیل شده بود، به نام رابرت جی. دانزویلر، برای انتصاب به مقام کشیشی به کلیسای پروتستان آمد و در امتحان الهیات، به جز یک مورد، کار فوق‌العاده‌ای انجام داد.

«او دیدگاه گروتیان یا حکومتی در مورد کفار را مطرح کرد. او «من «حکومتی خود را نقطه‌گذاری و «ت حکومتی خود را ضریدر زد، و کمیته گفت، مرد جوان، امتحان تو خوب است به جز در یک مورد خاص. تو دیدگاه ناقصی در مورد کفار ارائه داده‌ای، و مرد جوان جا خورد.

او گفت، معلم تو کیست؟ رابرت دانزویلر. او، او یک مرد خدا فوق‌العاده است. او بسیاری از ما را آموزش داده است.

نمی‌تونم بفهممش. همینجا توی یادداشت‌هاش هست. می‌تونم بالای یه صفحه توی ذهنم تصورش کنم.

خب، مرد جوان، ما برای ناهار کمی استراحت می‌کنیم. شما بعد از ناهار برگردید و آن یادداشت‌ها را به ما نشان دهید، و او هم همین کار را کرد، و دقیقاً حق با او بود. در بالای صفحه، نوشته شده بود دیدگاه دولتی در مورد کفار، و در پایین صفحه قبل، دیدگاه‌های نادرست در مورد کفار.

این یک داستان واقعی است. ما به دوره مدرن‌تری قدم می‌گذاریم که در آن پدر الهیات مدرن هنوز در حال پیگیری تاریخ آموزه کفار است. از شما مقدسینی که به این داستان گوش می‌دهید و آن را تماشا می‌کنید، به خاطر پشتکارتان سپاسگزاریم.

فریدریش شلایرماخر پدر الهیات مدرن نامیده شده است. یکی دیگر از مردان درخشان. تاریخ تولد او ۱۷۶۸ تا ۱۸۳۴ است.

همانند بسیاری از متکلمان لیبرال، او در جوانی به عنوان یک زهدگرا، دیدگاه ارتدکس در مورد کفار را پذیرفته بود. بعدها، او تفسیر لیبرال از ایمان ارتدکس را با قدردانی از کانت و رمانتیسم ترکیب کرد. او سعی کرد شخصیت و عمل مسیح را در کنار هم نگه دارد.

او نوشت، نقل قول می‌کند که فعالیت خاص و انحصاری منجی، دلالت بر یکدیگر دارد و ما در خودآگاهی مؤمنان، جدایی‌ناپذیر هستیم. این اشاره‌ای به مفهوم او از تأکید بر احساس در دین است و در واقع، آگاهی مؤمنان تقریباً در چارچوب کتاب مقدس، به قانون او تبدیل می‌شود. شلایرماخر نوشت، نقل قول می‌کند بنابراین، منجی به دلیل هویت طبیعت انسانی مانند همه انسان‌ها است، اما به دلیل قدرت مداوم آگاهی خداگونه‌اش، که وجود واقعی خدا در او بود، از همه آنها متمایز می‌شود.

این کلید شلایرماخر است، آگاهی الهی در درون مؤمنان به طور کلی، شلایرماخر مفاهیم جایگزینی و کفاره را رد می‌کند و تقریباً در واقع از آبلارد پیروی می‌کرد و دیدگاهی الگوگرایانه یا تأثیر اخلاقی در مورد کفاره داشت. رنج مسیح برای شلایرماخر، به عبارت دیگر، عشقی کاملاً خودکفا بود.

تا 1889 است. ریچل به طور سنتی 1822، RITSCHL، یکی دیگر از متکلمان لیبرال و متأخرتر، آلبرشت ریچل به عنوان یک متکلم لیبرال نمونه قرن نوزدهم در نظر گرفته شده است. باز هم، مردی با استعداد و بسیار تأثیرگذار.

ریچل نسبت به شلایرماخر، مطالب کتاب مقدس را دقیق‌تر بررسی می‌کند، اما در نهایت، او تمایل دارد روایتی از کفاره ارائه دهد که شاید اشتراکات بیشتری با آبلارد داشته باشد تا آنسلم، یعنی اینکه بیشتر ذهنی است تا عینی، و من این مفاهیم را بررسی خواهم کرد. یک دیدگاه عینی از کفاره می‌گوید مسیح چیزی را به انجام رساند، چیزهایی خارج از ما، و ما باید به او و آنچه انجام داد ایمان داشته باشیم تا نجات یابیم. یک دیدگاه ذهنی از کفاره می‌گوید آنچه او انجام داد، او برای حرکت ما در درون عمل کرد، بنابراین تأثیر او یک نمونه اخلاقی یا یک تأثیر اخلاقی است.

،حقیقتاً، دیدگاه ما در مورد کفاره باید از بیرون از ما و با درکی عینی آغاز شود، اما اگر قرار است نجات یابیم قطعاً باید به سمت درک درونی حرکت کند، اما مهمترین چیز، بیرونی است و این همان چیزی است که ما با دیدگاه عینی شروع می‌کنیم. سپس با اعتماد شخصی به مسیح به عنوان خداوند و نجات‌دهنده، به سمت ذهنی حرکت می‌کنیم، به او که مُرد و دوباره زنده شد تا ما را نجات دهد، اعتماد می‌کنیم. آیین‌ها می‌کوشند بر ارتباط متقابل شخص و کار مسیح تأکید کنند و تأسیس پادشاهی خدا را عمدتاً از نظر اخلاقی، اما در درجه اول از طریق کار او به عنوان پیامبر، کاهن و پادشاه ببینند.

این رسالت سه‌گانه مستلزم رنج‌های اوست، اما مسیح، طبق آیین، حامل مجازات نیابتی نیست. او به عنوان یک کاهن، نماینده جامعه پادشاهی است و به عنوان پیامبر و پادشاه، عشق مثال‌زدنی خدا را منتقل می‌کند. دارم سعی می‌کنم یک سرود مذهبی را به خاطر بیاورم، و مدام در ذهنم تکرار می‌شود.

آه، وقتی صلیب شگفت‌انگیز را بررسی می‌کنم. ما به طور مفیدی از این سرود استفاده می‌کنیم زیرا درک عینی از کار مسیح را به سرود می‌آوریم، اما این سرود تا حد زیادی ذهنی است. دقت کنید منظورم چیست.

وقتی به صلیب شگفت‌انگیزی که شاهزاده جلال بر روی آن جان داد نگاه می‌کنم، بزرگترین سوادم را چیزی جز، ضرر و تحقیر ناچیز تمام غرورم نمی‌دانم. آیا این خوب است؟ بله، اما فرض بر این است که خارج از من عیسی مرا دوست داشت و خود را برای من فدا کرد. بی‌فهمی؟ کاری که این انجام می‌دهد، یک مراقبه است.

،این یک مراقبه ذهنی است که صلیب و رستاخیز عینی را فرض می‌کند. پروردگارا، مرا از فخرفروشی منع کن مگر در مرگ مسیح، خدای من. تمام چیزهای بیهوده‌ای که مرا بیشتر مجذوب خود می‌کنند، آنها را فدای خون او می‌کنم.

ببینید از سر، دست‌ها، پاهایش، غم و عشق در هم آمیخته‌اند. آیا تا به حال چنین عشق و غمی به هم رسیده‌اند، یا خارها چنین تاجی گرانبها ساخته‌اند؟ آیا تمام آن قلمرو طبیعت، که هدیه‌ای بسیار کوچک بود از آن من بود؟ عشقی چنین شگفت‌انگیز، چنین الهی، روح مرا، زندگی مرا، همه وجود مرا می‌طلبد. این سرودی درونی و زیباست، زیرا قوم خدا این آگاهی را به آن می‌دهند که عیسی مسیح مُرد و بیرون از ما برخاست.

بنابراین، آیا ما به چنین سرودهایی نیاز داریم؟ بله، داریم. ما نیاز داریم که کفاره در نهایت به صورت ذهنی بر ما تأثیر بگذارد، اما این با دیدگاه‌های صرفاً یا عمدتاً ذهنی از کفاره که لیبرالیسم ارائه می‌دهد متفاوت است، زیرا عیسی واقعاً یک ناجی نیست، بلکه یک الگو است. و من دوباره این را می‌گویم.

عهد جدید عیسی را به عنوان یک الگو معرفی می‌کند، اما مارتین لوتر این را به خوبی بیان کرده است. او نوشت که عیسی الگوی ماست، اما نه در وهله اول. اول از همه، او هدیه خداست، گاب، که او به ما داده است.

و دوم اینکه، او الگوی ماست، الگویی که باید از آن پیروی کنیم. وقتی به او به عنوان هدیه خدا ایمان آوردیم، و او را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده پذیرفتیم، آنگاه بله، از الگوی او پیروی می‌کنیم تا برای او زندگی کنیم اما از الگوی او پیروی نمی‌کنیم تا مسیحی شویم. ما ایمان می‌آوریم تا مسیحی شویم زیرا ایمان از طریق شنیدن و شنیدن کلام دربارۀ مسیح حاصل می‌شود.

گوستاف اولن، من بارها از او و کتاب معروفش کریستوس ویکتور نام برده‌ام. اولن که در سال ۱۸۷۹ متولد شد، تا سال ۱۹۷۷ زندگی کرد. این متکلم برجسته سوئدی، اثر کلاسیک کریستوس ویکتور را نوشته است.

این کلمه کلاسیک زیاد به کار می‌رود، اما کتاب «کریستوس ویکتور» در واقع یک اثر کلاسیک الهیاتی است. او، عنوان فرعی آن را «مطالعه‌ای تاریخی درباره سه نوع اصلی ایده کفاره» گذاشته است. یک مطالعه تاریخی بنابراین یک اثر کتاب مقدسی نیست، بلکه اثری در الهیات تاریخی است، درباره سه نوع اصلی ایده کفاره.

او می‌خواست با معرفی رویکرد سومی که آن را، یعنی کفاره مسیح، پیروزی مسیح بر نیروهای شیطانی یا به نقل از اولن، به عنوان یک نبرد و پیروزی الهی می‌دانست، از بحث کهنه دیدگاه عینی یا محافظه‌کارانه در مقابل دیدگاه ذهنی یا لیبرال فاصله بگیرد. اولن این را دیدگاه کلاسیک و دراماتیک عهد جدید و پدران کلیسا نامید. آیا او درست می‌گوید؟ تا حدودی، او درست می‌گوید.

اولن به ویژه به ایرنائوس متوسل شد. او اعلام کرده بود که مسیح آمده است، نقل قول، تا گناه را نابود کند، بر مرگ غلبه کند و به انسان‌ها زندگی بخشد. ایرنائوس مخالف بدعت‌ها است.

اولن مسئله اصلی را نقض عدالت، یعنی جایگزینی کیفری، نمی‌دانست، بلکه بر صلیب به نقل از او، غلبه بر ستمگرانی که انسان را در بند نگه می‌دارند، می‌دانست. اولن به اکثر پدران کلیسا، از جمله اورینگن، آتاناسیوس کاپادوکیایی‌ها، کریسوستوم، آمبروز، آگوستین و لئو، متوسل شد. او همچنین به تمام متون عهد جدید که به فدیۀ یا قدرت شیطانی اشاره می‌کنند، استناد کرد. به عنوان مثال، مرقس 10:45، گفته معروف فدیۀ، اول قرن‌تین 2:6، کولسیان 2:15. بحث‌برانگیزترین استدلال او این است که لوتر به نوع کلاسیک بازمی‌گردد.

خب، لوتر به مسیح ویکتور تعلیم داد. دوباره این هم از این. این کتاب آنقدر تأثیرگذار است که نام این کتاب به یک اصطلاح فنی در الهیات مسیحی تبدیل شده است که همه از آن استفاده می‌کنند.

این دیدگاه، دیدگاه مسیح ویکتور در مورد کفاره نامیده می‌شود، و درست است، و او درست می‌گفت. علاوه بر این، لیبرال‌ها، با دیدگاه‌های ذهنی خود، بر این موضوع تأکید نکردند. محافظه‌کاران، با جایگزینی عینی مجازات، بر این موضوع تأکید نکردند، اما او اشتباه می‌کند که آن را تنها دیدگاه لوتر می‌داند.

خیر. همانطور که دیروز گفتم، پاول آونهاوس، در کتاب چشمگیر خود، الهیات مارتین لوتر، می‌گوید لوتر دو دیدگاه اصلی را به طور یکسان داشت، جایگزینی کیفری و مسیح ویکتور، و این درست است. اولن به دلایلی

که در سنت لوتری بود، کالوین را کاملاً نادیده گرفت، و درست است که دیدگاه غالب در کالوین جایگزینی کيفری بود، اما کالوین مسیح ویکتور را آموزش داد.

در واقع، من هم همین‌طور یاد گرفتم. کالوین من را به کتاب مقدس ارجاع داد، و بعداً خواهید دید، وقتی به تصاویر کفاره می‌رسیم، مسیح ویکتور همه جا را پر کرده است. قبلاً گفتم که این در اولین اشاره به رستگاری در پیدایش ۳:۱۵ بود. بنابراین، اولن به درستی یک مضمون کتاب مقدس را احیا می‌کند، و از این بابت خوشحالیم.

او به اشتباه زیاده‌روی می‌کند و پدران کلیسا، لوتر و کتاب مقدس را بیش از حد ساده می‌کند. من نمی‌توانم باور کنم. او به درستی می‌گوید که عبرانیان ۲:۱۵ دیدگاه مسیح ویکتور در مورد کفاره را آموزش می‌دهد.

پسر، جسم و خون را به خود گرفت تا از طریق مرگ، شیطان را نابود کند و قوم خدا را رستگار سازد. کسی را که قدرت مرگ را در دست دارد، نابود کند و مسیحیان را آزاد سازد. این درست است، اما پس از آن، گفتن اینکه دیدگاه اصلی در مورد کفاره عبرانیان، مسیح ویکتور است، عجیب و غریب است.

دیدگاه اصلی عبرانیان در مورد کفاره مسیح، قربانی است. این بخش اصلی در کل کتاب مقدس برای یادگیری قربانی است، به خصوص در مقابل پیشینه عهد عتیق از قربانی، که شاید تا حدودی به دلیل میراث لوتری او و کم‌اهمیت جلوه دادن عهد عتیق، اولن عهد عتیق را نادیده می‌گیرد. پس، یک اثر مفید؟ اوه، بله.

و آیا او چیزی به ما آموخته است؟ اوه، بله. مسیح ویکتور برای تشویق مردم، از جمله مؤمنان، که به چیزهای مختلف اعتیاد دارند، بسیار مهم است. مسیح قهرمان ماست که بر آنها غلبه کرده است.

او خدا و انسان در یک شخص است که قوم خود را آزاد می‌کند. این یک مضمون فوق‌العاده برای انجیل و زندگی مسیحی است. بعداً خواهیم گفت که من به شدت به جایگزینی مجازات اعتقاد دارم، اما این تنها دیدگاه کتاب مقدس در مورد کار مسیح نیست.

و خداوند شش تصویر بزرگ به ما داد. ما باید با آنها آشنا شویم و سپس از آنها به عنوان ابزاری برای بشارت و شاگردسازی، بر اساس نیاز افرادی که به آنها خدمت می‌کنیم، استفاده کنیم. بنابراین، باید از اولن تجلیل کرد، اما در عین حال باید از این مرد و کار خوبش انتقاد کرد.

پاننبرگ، الهی‌دان معاصر، از ۱۹۲۸ تا ۲۰۱۴ است. من به نقد تونی تیسلتون استناد می‌کنم. پاننبرگ به درستی شخص و عمل مسیح را در هم می‌آمیزد و سه فصل مفصل یا نزدیک به ۲۰۰ صفحه را در جلد دوم الهیات سیستماتیک خود به آن اختصاص داده است.

او با نقطه شروع شروع می‌کند، نقل قول می‌کند، فقط خود خدا می‌تواند پشت این واقعه باشد. یعنی با فرستادن پسرش به جهان. غلاطیان ۴:۴، رومیان ۸:۳. اما پاننبرگ بحث خود در مورد کفاره را فقط به جلد اول و دوم الهیات سیستماتیک خود محدود نمی‌کند.

او در کتاب قبلی خود، عیسی، خدا و انسان، بحث مفصلی ارائه می‌دهد. او بر روی صلیب اعلام می‌کند که عیسی به عنوان یک مرگ نیابتی جان باخت، نقل قول، این مرگ را فقط می‌توان به عنوان مرگ برای ما، برای گناهان ما درک کرد. ماهیت نیابتی مرگ او نه تنها در مرقس ۱۰:۴۵، که عیسی جان خود را به عنوان فدییه برای بسیاری فدا کرد، بلکه در دوم قرن‌تانیان ۵:۲۱ نیز دیده می‌شود، تا در او ما پارسایی خدا شویم.

، در غلاطیان ۳:۱۳، مسیح با تبدیل شدن به یک نفرین برای ما، ما را از لعنت شریعت رهایی بخشید. پاننبرگ، مانند استادش، بارت، تلاش و انرژی زیادی را صرف تفسیر کتاب مقدس کرد. پاننبرگ نوشت، نقل قول عیسی مسیح انسان جدید، آدم آخرالزمانی است، نقل قول نزدیک

، اما مسیح همچنین خود-مکاشفه‌ای از خداست که به طور کامل در پرتو رستاخیزش، و می‌توانم اضافه کنم تنها در پرتو رستاخیزش، دیده می‌شود. مرگ او کفاره‌ای برای گناهان بشر بود که جرم، گناه و عواقب گناه را از بین می‌برد. با نقل قول آخر از او، بی‌گناهان مجازات مرگ را متحمل شدند

این رنج کیفری نیابتی، رنج نیابتی خشم خدا در گناه، بر اساس رفاقتی است که عیسی مسیح با همه ما به عنوان گناهکاران و با سرنوشت ما به عنوان گناهکار پذیرفت. بنابراین، در پاننبرگ نکات مثبت زیادی وجود دارد، و با این حال، رابرت لتهام، متکلم اصلاح طلب انجیلی، که یک الهیات سیستماتیک بسیار جدید و بسیار مفید نوشته است، و کسی که به ذهن مولتمان و پاننبرگ راه یافته تا دو نفر از مهمترین، شاید، مطمئناً آلمانی و شاید کاملاً تأثیرگذارترین متکلمان زنده امروز را نام ببرد، اگرچه اکنون پاننبرگ در گذشته است، به من هشدار می‌دهد. رابرت لتهام به ما هشدار می‌دهد که آیا پاننبرگ واقعاً به رستاخیز عیسی اعتراف کرد؟ پاسخ مثبت است، و این برای یک متکلم جریان اصلی قابل توجه است، و با این حال همه چیز آنقدر به آینده گره خورده است که شما این ایده را به دست می‌آورید که آیا این چیزها درست هستند و آیا اتفاق افتاده‌اند؟ بله، اما آنها در نهایت فقط در آینده درست خواهند بود.

منظورم این نیست که در نهایت در آینده هم محقق شود. بنابراین، همانطور که دیروز در سخنرانی قبلی با اشاره به آموزه‌های خوب امیل برونر گفتم، معرفت‌شناسی او دچار انحراف است و مشکلاتی را برای ما ایجاد می‌کند. همینطور است، در مورد پاننبرگ نیز صادق است، بیشتر در مورد مولتمان، اما در مورد پاننبرگ نیز صادق است که نکات مثبت زیادی وجود دارد، اما باید در عین حال مراقب باشیم

ما بالاخره تاریخچه‌ی آموزه‌ی کفاره را به پایان رساندیم. اکنون به مطالعه‌ی مسیح‌شناسی می‌پردازیم. همانطور که تعدادی از چهره‌های تاریخی تأکید کردند، شخص و کار مسیح جدایی‌ناپذیرند، و بنابراین، اگرچه این دوره عمدتاً بر کار مسیح تمرکز دارد، اما نمی‌توانیم شخص او را نادیده بگیریم. نه تنها این، بلکه باید عمداً در مورد شخص او حداقل به عنوان آمادگی فکر کنیم.

این هنوز با مقدمه کار می‌کند. در واقع، آخرین نکته در مورد مقدمه، قبل از اینکه به کار نجات‌بخش خود مسیح برسیم، مسیح‌شناسی است.

سه نکته برای گفتن دارم. شخصیت و عمل مسیح از هم جدایی‌ناپذیرند. می‌خواهم در مورد عمل نجات‌بخش مسیح و تثلیث و سپس آموزه مهم دو دولت فکر کنم.

اول از همه، شخص و عمل مسیح از هم جدایی‌ناپذیرند. متون کلاسیک عهد جدید هم شخص و هم عمل مسیح را آموزش می‌دهند. برای مثال، فیلیپیان ۲

به سختی می‌توان از این کلاسیک‌تر یافت. فیلیپیان ۲ در مورد کار نجات‌بخش مسیح به ما می‌گوید که او با مطیع شدن تا سر حد مرگ، حتی مرگ بر صلیب، حتی مرگ بر روی صلیب، خود را فروتن کرد. این کار مسیح است، و با این حال، توجه کنید که متن چگونه شروع می‌شود.

این طرز فکر را در میان خود داشته باشید، طرز فکری که در مسیح عیسی نیز از آن شماس است، کسی که اگرچه در صورت خدا بود، اما برابری با خدا را غنیمت نشمرد، بلکه خود را با پذیرفتن صورت یک بنده، و زاده شدن به شباهت آدمیان، خالی کرد. و سپس می‌گوید، گذار، و چون در صورت انسان یافت شد، خود را با مطیع

شدن تا پای مرگ صلیب فروتن ساخت. شخص و کار مسیح در نقشه خدا و در آشکار شدن نقشه خدا در تاریخ، جدایی ناپذیرند.

تنها به این دلیل که مسیح همان کسی است که بود، می‌توانست کار نجات‌بخش خود را انجام دهد، و هدف اصلی آمدن و آشکار کردن هویتش به خاطر رسالت، صلیب و رستاخیز اوست. این موضوع در هر متن کلاسیکی یکسان است. در کولسیان ۱، از کار بزرگ آشتی مسیح می‌خوانیم.

خدا از طریق او خشنود شد، کولسیان ۱:۲۰، که همه چیز را با خود آشتی دهد. و شما، ای ایمانداران کولسی، او اکنون در بدن جسمانی خود، با مرگ خود، همانطور که در ادامه متن آمده است، آشتی داده است. اما قبل از صحبت در مورد کار او، پولس از الزامات و پیش‌نیازهای کار او صحبت می‌کند.

او تصویر خدای نادیده، نخست‌زاده، والاترین، برترین تمام آفرینش، وارث است. و قبل از اینکه بگوید، خدا از طریق او خشنود شد که همه چیز را آشتی دهد، می‌گوید، زیرا تمام کمال خدا در او ساکن شد و از طریق او همه چیز را آشتی داد. حواریون نمی‌توانند بدون صحبت از هویت مسیح، از کار او صحبت کنند.

و همین امر در مورد فصل ۱ کتاب عبرانیان، سومین متن کلاسیک، نیز صادق است. عبرانیان ۱ و ۲ از پسر صحبت می‌کنند، که ۱ و ۳، پس، درخشش جلال خداست. و من افرادی را دیده‌ام که می‌گویند عهد جدید هرگز از کلمه طبیعت برای صحبت در مورد مسیح استفاده نمی‌کند.

این اشتباه است. پسر، درخشش جلال خداست، و مظهر دقیق ذات او کلمه هیپوستازی است. این کلمه به معنای طبیعت، وجود ذاتی، جوهر است.

به معنای طبیعت است. بنابراین پس از بیان این مطالب در مورد شخص او، می‌گوید که او گناهان را تطهیر کرد و کفاره بزرگ را که در فصل‌های ۹ و ۱۰ کتاب عبرانیان آمده است، پیش‌بینی نمود. این بسیار واضح است: شخص و عمل مسیح از هم جدا نیستند.

دیدگاه ارتدکس از شخصیت مسیح برای درک ارتدکس از کفاره او ضروری است و در نتیجه، درک ناقص از شخصیت او لزوماً منجر به دیدگاه ناقص از کار نجات‌بخش او می‌شود. و به همین دلیل است که اعضای فرقه برای نجات خود به در و دیوار می‌زنند یا کارهای نیک دیگری انجام می‌دهند. آنها در نهایت به برنامه خودپنداره‌گرایی می‌رسند که برای نجات خود تلاش می‌کنند، زیرا الوهیت عیسی را انکار می‌کنند و بنابراین نمی‌توانند خود را تنها به او برای نجات بسپارند.

آنها باید در رستگاری خود سهیم باشند، بنابراین خودشان فکر می‌کنند. این نکته بر رشته‌ای که من زندگی‌ام را وقف آن کرده‌ام سایه می‌اندازد، زیرا الهیات سیستماتیک، اگرچه نقاط قوت زیادی دارد، نقاط ضعف زیادی نیز دارد. نوعی تصنع در مورد سیستماتیک بودن وجود دارد.

آه، نقاط قوت و ضعف به هم گره خورده‌اند. چطور می‌توانم، چطور می‌توانم این کلمه را داشته باشم، چطور می‌توانم تمام حقایق مربوط به شخصیت مسیح، و سپس تمام اعمال نجات‌بخش او، و تمام تصاویر کتاب مقدس را کنار هم نگه دارم؟ من فقط، ذهنم آشفته خواهد شد. بنابراین، ما شخصیت او را جدا می‌کنیم و وجود پیشینی، تجسم، الوهیت، انسانیت، تک‌شخصیتی، دو حالت او و غیره را مطالعه می‌کنیم.

و با این درک، آنگاه ما کار او را مطالعه می‌کنیم، آنچه او انجام داد، یکی از ما شد، زندگی بی‌گناهی داشت، به جای ما مرد، دوباره برخاست، به سوی پدر صعود کرد، در دست راست او نشست، روح القدس را نازل کرد، برای ما شفاعت کرد، و او دوباره خواهد آمد. همه اینها کار نجات‌بخش اوست، و همه اینها شخصیت

اوست. بنابراین، الهیات سیستماتیک به درستی آنچه را که خدا برای درک بهتر اجزا کنار هم قرار داده است، از هم جدا می‌کند.

اما این مصنوعی است. اگر آنجا بمانیم، خوب نیست. ما باید همه چیز را دوباره کنار هم بگذاریم، مبادا آنچه را که خداوند برای همیشه کنار هم قرار داده است، از هم بپاشیم.

این درست نیست. بنابراین، سیستماتیک بودن ابزار مفیدی است، به خصوص اگر ما از روش‌های الهیاتی مناسب پیروی کنیم، یعنی با تفسیر شروع کنیم، به الهیات کتاب مقدس برسیم، الهیات تاریخی را در آن بگنجانیم و سپس با احتیاط، دقت، تفسیر و به صورت آزمایشی به سیستماتیک برسیم. شخص و کار مسیح در کتاب مقدس جدایی‌ناپذیر هستند و باید در تفکر ما نیز جدایی‌ناپذیر باشند.

بنابراین، این موضوع چگونه بر مطالعه ما از وقایع و تصاویری که به کار نجات‌بخش مسیح می‌پردازند، تأثیر خواهد گذاشت؟ ما همیشه مراقب شخص او خواهیم بود. کار سختی نیست. متون پر از هر دو هستند.

اما همانطور که قدیس آنسلم به ما گفته است، یادآوری خوبی است که برای قدردانی از کاری که عیسی برای ما انجام داد، باید بفهمیم که او کیست. یکی از جنبه‌های مهم این موضوع. فکر کردن به آن عجیب است.

دینی که محور اصلی آن مرگ بنیانگذارش است. بگذارید رک و راست بگویم. مصلوب شدن یک یهودی چیزی است که شما از آن هیجان‌زده هستید؟ بله.

البته، من خیلی ساده‌لوحانه این‌طور صحبت می‌کنم. اما حقیقت دارد. مرگ خداوند عیسی مسیح، که از رستاخیز او جدایی‌ناپذیر است، نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم و بگویم که به عنوان یک متخصص سیستماتیک، این در خون من است.

این مرکز ماجراست. چی؟ این پیروزی نیست. این شکست است. خب، این‌طور به نظر می‌رسد.

و راز بزرگی در صلیب وجود دارد. وقتی این هفته ۲۰ ساعت در مورد آن صحبت کنم، آن را خیلی بهتر درک خواهید کرد. اما گمراه نشوید.

شما به اعماق نخواهید رسید و کاملاً درک نخواهید کرد. زیرا مشکل اینجاست. واقعاً مرموز است که چگونه مرگ خدا-انسان می‌تواند کفاره گناهان همه قوم خدا در همه اعصار باشد.

میلیون‌ها قربانی عهد عتیق را به طور ناگهانی متوقف کنید. یک قربانی برای همیشه هر کسی را که ایمان بیاورد نجات می‌دهد. می‌دانم که این دو قربانی می‌شود، اما این برای تأکید بود.

چطور ممکن است؟ به قول من، راز تجسم، راز خود را به صلیب وام می‌دهد. شما هویت خدا-انسان را به طور کامل برای من توضیح دهید. شما آن را به طور کامل توضیح دهید، و من صلیب را به طور کامل برای شما توضیح خواهم داد.

شما نمی‌توانید هیچ‌کدام را انجام دهید. این یک راز بزرگ است که خدا یکی از ما می‌شود. نوزاد در آخور. خدای قادر متعال است.

او نوزادی در رحم مریم است، جنین خداست. نوزاد، نوزاد خدا، کودک نوپای خدا، پسر کوچک خدا است، و نفر بعدی فقط قفس مرا به لرزه در می‌آورد، نوجوان خدا. پروردگارا، کمکمان کن.

فقط سعی می‌کنم بامزه باشم. و من هم به زمانی نوجوان بودم، باور کنید یا نه، حدود ۲۰۰ سال پیش نوه‌هایم می‌گویند. نه، او همان خدا-انسانی است که ما را دوست داشت و خودش را برای ما فدا کرد

در تجسم، رازی نهفته است. دو راز بزرگ ایمان مسیحی این است که چگونه خدا در یک، سه تا است و چگونه خدا انسان شد. هر دو ضروری هستند.

هر دو در کتاب مقدس آشکار شده‌اند. اینجاست که اسرار واقعی از آن سرچشمه می‌گیرند، خودآشکارسازی خدا. با این حال، ما نمی‌توانیم کاملاً درک کنیم که چگونه او در یک شخص، هم خدا است و هم انسان

ما به آن اعتراف می‌کنیم، به آن ایمان داریم، توضیحات خاصی ارائه می‌دهیم و خطاها را رد می‌کنیم. این کاری است که ما انجام می‌دهیم. و در مورد صلیب نیز همینطور است.

ما نه رویداد را با تأکید بر مرگ و رستاخیز مسیح دنبال می‌کنیم. ما با تصاویر کتاب مقدس، شش تصویر بزرگ، کار می‌کنیم و خطاها را حذف می‌کنیم. بخش عمده‌ای از این کار را همانطور که در بررسی الهیات تاریخی خود انجام دادیم، انجام دادیم.

اما در نهایت، سنت آگوستین به خوبی بیان کرد که ما تا جایی می‌فهمیم و سپس عبادت می‌کنیم. به درک محدود من، این گواه حقیقت این دین است. هیچ انسانی آموزه تثلیث را نساخته است.

این یکی از دو چیزی بود که خداوند به عنوان یک جوان ۲۱ ساله برای من به ارمغان آورد. دیگری صداقت خدا، صراحت خدا، در اول قرن‌تین ۱۵ بود که گفت، اگر مسیح از مردگان بر نمی‌خاست چه می‌شد؟ من گفتم، این باور نکردنی است. این فوق‌العاده است.

و البته، آیه بعدی، در آیه ۲۰، می‌گوید، اما اکنون مسیح از مردگان برخاسته است، نوبر کسانی که ایمان می‌آورند. به هر حال، مسیح‌شناسی برای آموزه کفاره ضروری است. اولاً، شخص و عمل مسیح از هم جدا نیستند.

دوم اینکه، کار نجات‌بخش مسیح باید در پرتو تثلیث درک شود. در اینجا ما دو راز را در کنار هم قرار می‌دهیم. اوه اوه.

تثلیث و تجسم در این نقطه به هم می‌رسند. آموزه تثلیث، به زبان ساده، می‌گوید که یک خدا وجود دارد. خدا همیشه به عنوان یک خدا وجود داشته است.

ما آن را در تثنیه ۴:۶ می‌بینیم. ما آن را در یعقوب فصل ۲، اول تیموتائوس ۵:۲ می‌بینیم. یک خدا وجود دارد. دومین عبارت در آموزه تثلیث این است که این خدای واحد از ازل در سه حالت وجود، به سه طریق، در سه شخص به عنوان پدر، پسر و روح القدس وجود داشته است. نه سه خدا، یک خدا، که از ازل در سه شخص وجود داشته است.

سوم، سومین جمله این است که این سه هرگز نباید از هم جدا شوند زیرا یک خدا وجود دارد. اما باید آنها را از هم متمایز کرد. خوب؟ چهارم، که واقعاً به آن نمی‌پردازیم، این است که، خوب، کتاب مقدس این سه را در وحدت و برابری با هم در نظر می‌گیرد.

نکته پنجم این است که آنها متقابلاً در یکدیگر ساکن هستند و اکنون ما در آنچه باید در مورد آن فکر کنیم، بسیار فراتر از اعماق خود هستیم. می‌خواهم روی این نکته مکث کنم. این سه شخص از هم متمایز هستند اما هرگز از هم جدا نمی‌شوند.

پدر جسم نگرفت. روح القدس جسم نگرفت. فقط پسر جسم گرفت.

. تو با منی؟ پس بنابراین، پدر نمرده است. در واقع، این یک آموزه غلط کلیسای اولیه به نام پدرسالاری بود. پدرسالاری، پدری که برخی به آن اعتقاد داشتند که پدر بر روی صلیب مرد

نه، پدر بر روی صلیب نمرد. و روح القدس هم نمی‌توانست بر روی صلیب بمیرد زیرا او یک روح است. فقط پسر مجسم شد.

بنابراین فقط پسر می‌توانست کفاره بدهد و دوباره بخیزد. ما افراد را تشخیص می‌دهیم. اما مشکل اینجاست

و اینجا راز تثلیث که بر کار مسیح می‌درخشد، آشکار می‌شود. ما اشخاص را از هم تشخیص می‌دهیم، درست است؟ در غسل تعمید عیسی، عیسی از آب بیرون آمد. پدر از آسمان سخن می‌گوید

. و این یک تجلی مرئی، یک تئوفانی، یک تجلی مرئی از روح نامرئی به شکل کبوتر است. سه شخص، یک خدا. قابل تشخیص اما جدایی ناپذیر.

این بدان معناست که اگرچه کار مسیح فقط توسط خود مسیح انجام شده است، اما این حس وجود دارد که این کار تثلیث است. اکنون، من به چند بخش از کتاب مقدس اشاره می‌کنم که به شما می‌آموزد که این کار پدر و روح است. اما به عنوان یک الهیدان سیستماتیک، درک خودم را از نحوه عملکرد امور و روش سیستماتیک با شما در میان خواهیم گذاشت.

اگر هیچ متنی نداشتیم، خوب، اول از همه، می‌گفتم، هیچ متنی ندارم، باشه؟ این نکته‌ی مهمی برای من است. الهیات باید مبتنی بر تفسیر باشد. و می‌تواند فراتر از تفسیر حرکت کند، اما باید با دقت به عنوان چنین حرکت‌هایی برچسب‌گذاری شوند زیرا اصلاح یا تغییر آنها آسان‌تر است، و باید اینگونه در نظر گرفته شوند به نوعی در درجه‌ی دوم، اگر بخواهیم بگوییم، نسبت به آموزه‌ای که در واقع مبتنی بر خود کلمات کتاب مقدس است.

با من؟ اما من کتاب مقدس را دارم. بنابراین، اگر هیچ کتاب مقدسی نداشتیم، می‌گفتم، کتاب مقدس هرگز ... نمی‌گوید که پدر یا روح القدس در کفاره دخیل بوده‌اند. فقط می‌گوید پسر

البته، فقط می‌گوید پسر مُرد. نه تنها این، بلکه نمی‌گوید که آنها در این امر دخیل بوده‌اند. اما از آنجایی که شخصیت‌های تثلیث جدایی‌ناپذیرند، آنها در این امر دخیل بوده‌اند.

و این حس وجود دارد که کار کفاره، کار تثلیث بوده، باشه؟ اما بگذارید به شما نشان دهم که در واقع، کار مسیح، کار تثلیث است. کار مسیح، کار خدای پدر است. حالا، حرف من را بد برداشت نکنید.

. من اشخاص را با هم قاطی نمی‌کنم. من پدر را به صلیب نمی‌کشم. آن که به صلیب کشیده شد، پسر بود.

. و کار بر روی صلیب کار پسر بود. اما این همچنین کار پدر است. دوم قرن‌تین ۱۸:۵ و ۱۹

همه اینها از جانب خداست که به وسیله مسیح، ما را با خدا آشتی داد و خدمت آشتی را به ما سپرد. یعنی در مسیح، خدا جهان را با خود آشتی می‌داد، گناهان آنها را به حسابشان نمی‌گذاشت و پیام آشتی را به ما می‌سپرد. تنها عیسی بود که بر روی صلیب آشتی را برقرار کرد.

فقط او افسسیان ۲ نامیده می‌شود، صلح‌دهنده‌ای که می‌میرد تا خدا را با ما آشتی دهد، و با یک عمل انعکاسی، ما را با خدا، باشه؟ اما کار آشتی‌بخش او، کار پدر نیز هست. ما پدر را بر صلیب نمی‌کشیم. ما صرفاً می‌گوییم اشخاص تثلیث؛ از آنجایی که یک خدا وجود دارد، این اشخاص جدایی‌ناپذیرند.

کار منحصر به فرد مسیح در آشتی نیز شامل این است: خدا در مسیح بود و جهان را با خود آشتی می‌داد. نه. تنها این، بلکه عبرانیان ۹:۱۳، ۱۴ روحی را وارد این کار کفاره می‌کند. و این روح هرگز تجسم نیافت.

روح نمی‌تواند بمیرد. و کار مسیح، کار مسیح است. اما نویسنده‌ی رساله به عبرانیان این را اینگونه بیان می‌کند.

عبرانیان ۹:۱۳ و ۱۴. زیرا اگر خون بزها و گاوها و پاشیدن خاکستر گوساله بر افراد نجس، آنها را برای تطهیر جسم تقدیس می‌کند، چقدر بیشتر خون مسیح، نه از پدر یا روح، آنها خون ندارند، بسیار خوب؟ آیا خون مسیح، مرگ خشونت‌آمیز مسیح، چقدر بیشتر خون مسیح که از طریق روح ابدی خود را بی‌عیب به خدا تقدیم کرد، چقدر بیشتر خون او وجدان ما را از اعمال مرده پاک خواهد کرد تا به خدای زنده خدمت کند؟ تنها مسیح یک کاهن و قربانی بود و خود را به خدا تقدیم کرد. او خود را بی‌عیب از طریق روح ابدی به خدا تقدیم کرد. من حداقل یک مفسر بزرگ، فیلیپ اجکامب هیوز، را می‌شناسم که روح کوچک را به ذات الهی مسیح ترجمه می‌کند.

من با آن موافق نیستم. من با ویلیام لین، مفسر مورد علاقه‌ام در مورد عبرانیان، و تقریباً هر کس دیگری موافقم که باید با حرف بزرگ نوشته شود. بنابراین، من تفسیرهای مختلف را در اینجا می‌پذیرم، اما معنی آن این است که مسیح خود را به خدا تقدیم کرد. تنها مسیح مرد، اما این از طریق روح القدس بود.

روح القدس در کفاره مسیح نقش دارد. این تنها آیه ای است که من در کتاب مقدس می‌شناسم که اینطور می‌گوید. یعنی کار مسیح، کار مسیح است.

اما همچنین به این دلیل است که اشخاص جدایی‌ناپذیرند، کار پدر. و از طریق روح است که مسیح خود را به خدا تقدیم کرد، و بنابراین ویلیام لین، در تفسیر عبرانیان خود، می‌گوید که این به معنای مطلق بودن این فداکاری است. این پایان همه فداکاری‌هاست.

در واقع، این [قربانی] به قربانی‌هایی که صدها سال قبل از این قربانی انجام شده‌اند، کارایی می‌بخشد. این [قربانی] مطلق است. این [قربانی] توسط خدا-انسان به خواست پدر از طریق خدا، روح القدس، انجام شده است.

بنابراین، به یک معنا، به کار تثلیث تبدیل می‌شود. فکر می‌کنم باید بحث را جمع‌بندی کنیم. بعد از کمی استراحت، خواهیم آمد، به آن خواهیم پرداخت و در ساعت بعد، با آموزه دو دولت شروع می‌کنیم و سپس به سه مقام مسیح می‌پردازیم.

این دکتر رابرت پترسون در حال تدریس در مورد کار نجات‌بخش مسیح است. این جلسه ۵، مقدمه، بخش ۵، تاریخ آموزه‌ها و مسیح‌شناسی است.